

اقتدار مردمی در نظام سیاسی اسلام

حجت‌الاسلام دکتر عبدالله حاجی‌صادقی^۱

فصلنامه مطالعات بسیج، سال دهم، شماره ۳۵ تابستان ۱۳۸۶

چکیده

در مهندسی حکومت دینی و نظام ولایی که با پیروزی انقلاب اسلامی احیاء شد، هرگز الهی بودن و منشأ و مبنای آسمانی داشتن، مستلزم نفی دخالت و نقش‌آفرینی و مشارکت مردمی و غفلت از اراده و خواست آنان نیست و به هیچ وجه خدا و انسان را مقابل هم قرار نمی‌دهد؛ بلکه مدعی است تنها راهبرد و راه دستیابی به مردم‌سالاری حقیقی، نظام ولایی و حاکمیت دینی است و هیچ مکتب و نظامی به اندازه اسلام برای انسان موضوعیت قائل نشده و او را در حکومت و نهادهای سیاسی آن مشارکت نداده است. این مقاله ضمن اصرار و مبنای قرار دادن نظام ولایی و حاکمیت الهی، نقش و جایگاه مردم را در شکل‌گیری و استمرار و اقتدار آن مورد بحث قرار داده و در نهایت، ارکان الهی و مردمی حکومت دینی را برشمرده است.

واژگان کلیدی

نظام سیاسی اسلام، مشارکت مردمی، نظام ولایی، مالکیت دینی، اقتدار مردمی

۱. استادیار مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی.

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران سرآغاز شکل‌گیری حکومتی شد با ماهیت کاملاً دینی و محوریت قانون و ولایت الهی. حکومت و نظامی که مدلهای حکومتی موجود را، اعم از شرقی آن‌روز [سوسیالیسم] و غربی [لیبرال دموکراسی]، مبنای و الگو قرار نداد؛ بلکه مهندسی جدید و ابتکاری و کاملاً در تقابل با سکولاریسم را تحت عنوان نظام ولایی مطرح کرد و در قانون اساسی و در مقام عمل مورد اهتمام قرار داد. نظام ولایی حکومت را هم در بُعد قانون و هم در بُعد حاکمیت، شأن الهی دانسته و اصرار دارد که جز در پرتو شریعت و برنامه‌ای که اسلام به‌عنوان کامل‌ترین و آخرین برنامه و قانون الهی ارائه کرده و حاکمیت کارشناسان و متخصصان متعهد و عادل احکام الهی، هیچ حکومت و نظامی مشروعیت نمی‌یابد. جمهوری اسلامی در عصر حاضر، تجلی‌بخش و ظرف چنین نظامی است.

بدیهی است دشمنان انقلاب اسلامی و آنان که همه موجودیت و سلطه خویش را باوجود چنین حکومتی در مخاطره می‌دیدند از هر نوع آسیب‌رسانی، توطئه و تهاجمی علیه این انقلاب کوتاه نیایند. چه توطئه عملی و فیزیکی و سخت‌نظیر حمله نظامی، ترورشخصیتها و رهبران انقلاب، آشوبهای منطقه‌ای، محاصره اقتصادی و... و چه تهاجمات نرم و فکری مانند غیر دموکراتیک خواندن نظام ولایی و ولایت فقیه، تقابل حکومت دینی با علم و عقلانیت و مدرنیسم، تهدید شدن آزادی و شخصیت انسانی در نظامی که به جای اومانیسم، خدامحوری را مبنای قرار داده و کارآمد و به روز نبودن احکام دینی گذشته برای نیازهای امروز بشر و....

ولی در پرتو هدایت‌های الهی رهبری فرزانه انقلاب و استقامت و پایمردی امت اسلامی، نه تنها تمام توطئه‌های سخت‌خنی شد؛ بلکه به فرصتهایی بر ضد دشمنان و عواملی برای استحکام و تداوم انقلاب تبدیل شد. نقشه‌ها و توطئه‌های نرم نیز نتوانست حرکت پویا و عالم‌گیر انقلاب را متوقف سازد؛ چرا که اصول و مبانی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی علاوه بر هماهنگی با فطرت انسانی، از پشتوانه عقلانی و مستحکمی برخوردار بود که خدشه به آنها موجب رسوایی و شکست خودخدشه‌کننده و تهاجم‌کنندگان شد. البته هر چه امت بی‌نظیر ما و سایر جوامع اسلامی نسبت به این اصول

و مبانی آن آشناتر و در رابطه با معارف دینی از بصیرت افزون‌تری برخوردار باشند، ناکامی و افتضاح دشمنان و قدرتهای استکباری و توطئه‌کننده بیشتر می‌شود. همان بصیرت و معرفتی که حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار این نهضت و خلف صالح او حضرت آیه‌الله العظمی خامنه‌ای سکان‌دار انقلاب و نظام در دوران سخت تهاجمات فراوان و متعدد فرهنگی، بر آن اصرار داشته و بصیرت و معرفت را در کنار ایستادگی و مقاومت مردم، عامل تداوم انقلاب و دستیابی به اهداف خود و ناکامی و عقب‌نشینی‌های اجباری و عصبانیت فوق‌العاده تمام دشمنانش معرفی کردند.

این مقاله در مقام پاسداری از اصول خدشه‌ناپذیر نظام ولایی که تنها نظام و مدلی است که می‌تواند بشریت در بن‌بست گرفتار شده و سرخورده از نظامهای دیگر را هدایت و مدیریت کرده و همه نیازهای او را به خوبی تأمین کند، می‌خواهد یکی از مهم‌ترین اصول انقلاب اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی را که در پیروزی‌ها و حرکت معجزه‌آسای انقلاب نقش و تأثیر فراوانی داشته و مخالفان را به غضب و عصبانیت دیوانه‌کننده کشانده است، مورد توجه و بحث قرار دهد و در عین حال یکی از مهم‌ترین چالش‌ها و شبهات توطئه‌گران را پاسخ‌گو باشد و آن، نقش و جایگاه مردم در نظام سیاسی اسلام است. بنابراین پرسش محوری این مقاله عبارت است از اینکه: در مهندسی حکومت دینی، مردم چه جایگاه و نقشی دارند؟ به دیگر سخن، در نظام ولایی که قانون و حاکمیت هر دو باید از طرف خدا باشند و تدبیر و مدیریت جامعه اسلامی شأن ربوبی دارد که جز با انشا و ابلاغ الهی [مستقیم و بلا واسطه یا غیر مستقیم و مع الواسطه] برای هیچ‌کس مشروعیت پیدا نمی‌کند، برای مردم چه جایی می‌ماند و آنان چه نقش و تأثیر و منزلتی دارند؟

خدا محوری و انسان

قبل از پرداختن به اصل موضوع و پاسخ سؤال فوق، لازم است به منشأ این شبهه و اشکال و چگونگی شکل‌گیری و طرح آن در جامعه اسلامی اشاره‌ای داشته باشیم. در فلسفه و اندیشه سیاسی غرب، خدا محوری با انسان محوری و حکومت الهی با حکومت مردمی در

تضاد و تقابل و غیر قابل جمع است چنانچه در تئوگراسی، خدا، محور است و انسان، تحقیر شده و فرمانبر و مکلف به اطاعت کامل و بی چون و چرای خدا است و حق دخالت در حکومت و حاکمیت را ندارد. در چنین نظامی، استعدادها و توانمندی‌های انسان، سرکوب و نادیده گرفته شده و مردم حداکثر، مهمان و متمتع از حکومت دینی می‌باشند نه متصرف و سازنده و تأثیرگذار در آن. در مقابل، بعد از رنسانس و شکل‌گیری مدرنیسم در نظام دموکراسی، انسان به جای خدا، محور قرار گرفت و شخصیت، تکریم دخالت متصرفانه، حاکمیت او بر سرنوشت خویش و اقتدار و پویایی و استکمال عالمانه و خردورزانه وی تنها در نفی حاکمیت و سلطه خدا معرفی شد.

نتیجه این دو تفکر آن شد که در مهندسی حکومت، دو شیوه و مدل کاملاً متضاد به وجود آید؛ یکی حذف خدا و دین و محور قرار گرفتن انسان در همه ابعاد [اومانیسیم] آن گونه که سکولاریسم می‌گوید و دیگری، حذف دخالت خردورزانه، متصرفانه و تأثیرگذار انسان و پذیرش و محوریت یافتن احکام دینی و حاکمیت اراده خدا که نتیجه آن، تذلیل، سرکوب، خردستیزی و نادیده گرفتن نقش و جایگاه مردم و انسانهاست آن گونه که تئوگراسی قرون وسطایی با جمود و خشونت مطرح می‌کرد. بدیهی است که در دوران امر بین این دو و در سرچنین دو راهی، انسان خردورز و به خود آمده‌ای که در پرتو رنسانس تولدی جدید یافته و به توانمندی و اراده شگفت‌آور و نقش سازنده خویش آگاه شده بود، سکولاریسم [تدبیر زندگی انسان بدون دخالت دین و خدا] و اومانیسیم [انسان محوری به جای خدامحوری] را انتخاب کند و با پذیرش حکومت مردمی و انسانی و باز نمودن زمینه و میدان برای دخالت عالمانه و عاقلانه خویش، حاضر نباشد ذلت فرمانبرداری و بندگی و تکلیف‌گرایی مطلق را بپذیرد. بنابراین، تقابل حکومت الهی با حکومت مردمی از فرهنگ غرب و تضاد تئوگراسی با دموکراسی مبتنی بر سکولاریسم نشئت گرفته و به حکومت اسلامی و نظام ولایی سرایت داده شده است^۱ و کسانی که

۱. نظیر چنین تقابل و تضادی در موضوعات و ابعاد دیگری از مسیحیت و فرهنگ غرب وارد کشورهای اسلامی شده، حقیقت در تحریف و انحرافات بزرگی را القا کرده است؛ مانند تضاد علم با ایمان، تعقل با تعبد، حق محوری با تکلیف‌گرایی، مشروعیت الهی با مقبولیت مردمی و...

شخصیت علمی و سیاسی آنان متناسب با فرهنگ غالب بر غرب شکل گرفته و القایی از تمدن بعد از مدرنیسم است هر نوع حکومت و نظامی را که ماهیت دینی داشته باشد- و از جمله نظام ولایی و ولایت فقیه- نسخه‌هایی از تئوگراسی قرون وسطایی و غیر مدرن و خروج از حکومت مردمی و دموکراسی دانسته و با صراحت، حکومت دینی و اسلامی را تنگ کننده فرصت و زمینه برای حضور اراده و اقتدار انسانها معرفی می‌کنند.^۱

این در حالی است که اسلام هرگز خدامحوری را مستلزم تحقیر و نفی کننده نقش و دخالت انسان نمی‌داند، بلکه یگانه راه تکریم شخصیت انسانی، شکوفایی استعداد و توانمندی او، میدان فعالیت یافتن اراده و عقل وی، گذر از مرتبه حیوانی و درک حیات طیبه انسانی و تصرف مدبرانه و سازنده انسان را در پرتو پذیرش ولایت و مدیریت آفریدگار انسان و تدبیر مبدء و مقصد همه آفرینش و هماهنگی حرکت انسان با حرکت استکمالی تمام پدیده‌ها و همراهی تشریح با تکوین معرفی کرده است. خدا و شریعت اسلام، انسان را اسیر و استعدادهایش را سرکوب نکرده و توانمندی و امتیازات او را نادیده نمی‌گیرند و هرگز از او اطاعت و فرمانبرداری غیر عقلانی و بدون آگاهی و معرفت را طلب نمی‌کنند، بلکه انسان و قوا و توانمندی‌های او را هدایت و شکوفا و بالنده کرده، وی را سازنده تاریخ، مبدء همه تحولات عظیم اجتماعی و به استخدام گیرنده همه پدیده‌ها و موجودات عالم آفرینش می‌سازند و به هیچ وجه خداگرایی را موجب نفی مردم معرفی نمی‌کنند و آنها را در دو طرف جوی و مقابل هم قرار نمی‌دهند. در مقابل، بریدن و فاصله گرفتن از خدا را سبب تنزل به مرتبه حیوانیت و بلکه پایین تر از آن، غفلت از حقیقت انسانی و ویژگی‌های او و سرکوب شدن توانمندی‌ها و امتیازاتش دانسته‌اند. توانمندی‌ها و استعدادهایی که در نظام آفرینش تنها انسان به لحاظ دارا بودن روح الهی، واجد آنهاست و همه پدیده‌های دیگر برای او و در خدمت او می‌باشند.

۱. آقای عبدالکریم سروش در مقالات و سخنرانی‌های متعدد این مطلب را مطرح کرده است که به یک نمونه از آنها اشاره می‌کنیم. وی در تحلیل و تعلیل، رویکرد بشر معاصر به سکولاریسم می‌گوید: در عرصه دین انسان حق خدایی کردن ندارد و در مقابل، تکلیف بندگی دارد. اما انسان جدید برای هیچ کس - به خصوص در سیاست و حکومت - حق خدایی قائل نیست و این دستاورد بسیار نیکویی است. (عبدالکریم سروش، بی‌تا، ماهنامه کیان، شماره ۳۶).

در جهان‌بینی و شریعت اسلامی، موضوع و محور همه قوانین و هدایتها و راهنمایی‌های الهی، انسان است و به این اعتبار، می‌توان گفت هیچ کتاب و شریعتی مانند قرآن و اسلام انسان‌محور نیست. اسلام [برعکس آنچه به وسیله روشنفکران منفعل تبلیغ شده] حکومت را برای مردم و در خدمت آنها می‌داند، نه آنکه مردم را برای حکومت و از این بالاتر، اصل دین و اسلام را برای مردم و انسانها قرار داده است نه مردم را برای اسلام و دین. لذا حاکمان و کارگزاران را خدمتگزاران مردم دانسته و جهت‌گیری همه تصمیمات و اقدامات و موضع‌گیری‌های آنان را منافع و مصالح مردم؛ یعنی صاحبان حکومت معرفی می‌کند.

قرآن در آیه ولایت وقتی می‌خواهد رهبر و سرپرست امت اسلامی را بعد از پیامبر اعظم (ص) با کنایه و نشانه (نه با صراحت) بیان کند، از بین همه نشانه‌ها و ویژگی‌های برجسته و بی‌نظیر علی علیه‌السلام مانند تولد در کعبه، لیلۃ المیت، جنگ خندق، ایستادگی علی (ع) در احد و بدر و خبیر و...، به انفاق آن حضرت در حال نماز و رکوع اهتمام نموده و می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. (مانده، آیه ۵۵)

چه پیامی در این آیه و این نشانه وجود دارد؟ آیا انفاق علی (ع) در حال رکوع از کارها و ویژگی‌های ممتاز قبلی او بزرگ‌تر و مهم‌تر است که قرآن کریم آن را مطرح کرده است؟! آن هم علی (ع) و امامی که در نماز آن چنان غرق خدا بود که وقتی تیر از پای او خارج می‌کردند متوجه نشد! پس چگونه متوجه حضور این نیازمند در مسجد و درخواست او و بی‌توجهی مسلمانان و در نتیجه یأس او می‌شود و او را به سوی خود می‌خواند و انگشتر خویش را به او می‌دهد و خداوند نیز همین اقدام را نشانه و علامت ولایت و امامت او معرفی می‌کند؟

آیا نمی‌توان چنین استفاده کرد که خدا می‌خواهد بگوید سکان‌دار جامعه اسلامی وقائم‌مقام خدا در مدیریت کلان امت اسلامی و رهبر و ولی امر مردم باید کسی باشد که در اوج خلوت با خدا هم از خلق خدا غافل نیست و چون خدا را می‌بیند لا محاله

بندگان او راهم می‌بیند؛ چرا که خدا و خلقش مقابل هم نمی‌باشند! علی (ع) در نماز، خود را نمی‌بیند و خدا را می‌بیند؛ پس نمی‌توانم مردم و بندگان نیازمند خدا را نبیند. در حقیقت، او انگشتر در دست خدا گذاشت؛ چنانچه در متون دینی ما دست نیازمند دست خدا معرفی شده یا قرض الحسنه دادن به بندگان، قرض الحسنه دادن به خدا دانسته شده است.

قرآن نمی‌فرماید سرپرست و ولی امر شما بعد از خدا و رسولش کسی است که تعبّد و عبودیت و فرمانبرداری‌اش از خدا در مسائل دینی (به معنای خاص و محدود و حداقلی آن) بیش از همه است و مثلاً در یک شب هزار رکعت نماز می‌خواند، بلکه می‌گوید کسی است که در خلوت با خدا و در متن ارتباط با معبود خویش، از مردم نبریده و به نیاز آنها توجه دارد و در همان حال، انفاق را همراه با نماز انجام می‌دهد و البته هر دوی آنها با قصد قربت و بدون انتظار از مردم است و هرگز با مردم برخورد معامله‌گونه ندارد. در نظام سیاسی اسلام علاوه بر اینکه جهت‌گیری حکومت و مقصد نهایی همه موضع‌گیری‌ها و اقدامات، هدایت و تأمین نیازمندی‌های مادی و معنوی مردم و عموم مؤمنین است^۱ و حکومت را در خدمت نیازهای انسانی مردم می‌داند، گرچه ولایت و حاکمیت را بالا صاله مختص خدا می‌داند و مقتضای توحید ربوبی را نفی مشروعیت و حقانیت از هر قانون و حاکمیتی که به خدا منتهی نمی‌شود معرفی می‌کند، لکن مردم و اراده انسانها را در تأسیس و شکل‌گیری حکومت و ولایت الهی و همین‌طور در استمرار و اقتدار حکومت و نظام، رکن اساسی دانسته است و برای آنان از جهات مختلف نقش و جایگاه تأثیرگذار قائل است. این همان چیزی است که در سطور آینده به آن پرداخته خواهد شد و چنین نتیجه گرفته خواهد شد که نظام ولایی نمی‌تواند مردمی نباشد، همان‌طور که تنها راهکار دستیابی به حکومت صد در صد مردمی و انسانی، تن دادن به استقرار نظام ولایی است.

۱. حضرت امام خمینی (ره) احیاء کنندۀ اسلام ناب در عصر جدید، سیاست واقعی و انسانی را سیاست اسلامی دانسته و آن را از مقوله هدایت معرفی کرده و مختص به دین و رهبران آسمانی می‌داند و می‌فرماید: «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و آن را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان است، صلاح ملت است و این مختص انبیا است و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام». (امام خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۳، ص ۲۱۸).

کارکرد و نقش مردم در نظام سیاسی اسلام [نظام ولایی]

برای پاسخ به این سؤال که چگونه اسلام در نظام سیاسی خود بین خدامحوری و موضوعیت انسان جمع کرده و آنها را متلازم هم می‌داند نه متضاد و در مقام تبیین تلازم بین ولایت و حاکمیت الهی با نقش و دخالت مردم بر آمده است، با استناد به آیات و روایات می‌توان اذعان کرد که مردم علاوه بر نقش نظارتی و کنترلی، حداقل دارای دو نقش اساسی و محوری در نظام ولایی و حکومت دینی می‌باشند که بدون آنها هرگز حکومت اسلامی به معنای واقعی خود تحقق نمی‌یابد.

الف) پذیرش حاکمیت الهی

هدایت تشریحی خدا و حاکمیت و ولایت او ضامن سعادت و کمال حقیقی و جامع و فراگیر انسان و تأمین کننده همه نیازها و پوشش دهنده تمام ابعاد وجودی وی است. لکن این ولایت و هدایت، جبری و تحمیلی نبوده و جز با انتخاب و گزینش آگاهانه و خردورزانه انسان تحقق نمی‌یابد. در حقیقت، ولایت تشریحی خدا و رسولش مختص کسانی است که فرزانه‌وار با علم و عقل، ایمان و دین الهی را پذیرفته‌اند. چنانچه خود فرمود: خدا ولی و سرپرست مؤمنین است و آنها را همواره از ظلمت به نور هدایت می‌کند.^۱ یا فرمود: دین و شریعت الهی اکراه و اجبار بردار نمی‌باشد.^۲ هر مسلمانی و مؤمنی با پذیرش مکتب اسلام و لپیک گفتن به دعوت پیامبر اکرم (ص)، در واقع به ولایت و حاکمیت الهی و تسلیم شدن در برابر قانون او رأی داده و آن را مشتاقانه و با عقلانیت خویش پذیرفته است و پیمانی را به این مضمون با خدای خویش منعقد می‌کند که من از بین همه مکتبها و برنامه‌ها و ولایتها، ولایت و رهبری خدا و رسولش (و همین‌طور جانشینان او) را پذیرفته و انتخاب می‌کنم و تسلیم احکام و قوانین اسلام می‌باشم تا متقابلاً خدا و رسولش با ولایت و شریعت و نسخه‌های خویش مرا هدایت و راهنمایی کرده، به سرمنزله مقصودم و سعادت حقیقی برسانند. لذا قرآن کریم، ایمان به

۱. الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور (بقره، آیه ۲۵۷).

۲. لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی (بقره، آیه ۲۵۶).

خدا و متصف شدن به صفت مؤمن را مستلزم پذیرش و متابعت و فرمانبرداری و اذن گرفتن در هر امری از پیامبر اکرم (ص) (وبعد از او از جانشینان شایسته اش) و تسلیم بودن در برابر داوری آنها می‌داند و می‌فرماید:

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (انفال، آیه ۱)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ. (نور، آیه ۶۲)

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا.» (نساء، آیه ۶۵)

لذا ولایت پیامبر اکرم (ص) بر هر مؤمنی (یعنی کسی که دین الهی را پذیرفته) اولی و برتر است از ولایتی که او بر خود دارد. «الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب، آیه ۶) به بیان دیگر؛ برعکس ولایت تکوینی خدا که تخلف‌ناپذیر بوده و از حوزه اختیار و انتخاب انسان خارج است، ولایت تشریحی خدا به وسیله انبیا و اولیای الهی به انسانهای خردورز و با اراده ارائه شده است. مانند طیب توانمند و دلسوزی که برای تأمین سلامت مردم، آنها را به نسخه شفابخش خویش فرا می‌خواند. از کاروان انسانی دعوت شده است که اگر سعادت ابدی و هدایت حقیقی و رهایی از همه قیدها و بندگی‌های دروغین و آزادی از سلطه طاغوت را می‌خواهید، تابع اراده ولایت الهی بوده و برنامه و نسخه هدایت‌بخش او را برگزینید. اما به هر حال پذیرفتن و یا پشت کردن به آنچه خدا و رسولش به آن دعوت می‌کنند با خود انسانها است.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.» (انسان، آیه ۳)

خدا خطاب به پیامبرش می‌فرماید: به مردم بگو من حق را از طرف خدا به شما ارائه می‌کنم، پس هر کس می‌خواهد ایمان آورده و آن را بپذیرد و هر کس می‌خواهد کفر ورزیده به آن پشت کند.

«قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ.» (کهف، آیه ۲۹)

و وقتی طیب دلسوز و برجسته الهی از اینکه مردم نسخه شفا بخش و هدایت آفرین الهی را نپذیرفته و به سمت هلاکت ابدی و شقاوت حرکت می کردند، رنج برده و آنچنان اندوهناک می شد که به فرموده قرآن می خواست از این غم جان بدهد:

«لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (شعراء، آیه ۳)

خداوند به وی می فرماید: تو تضمین کننده ایمان آوردن و هدایت حتمی مردم نیستی، بلکه تو تنها آدرس و مقصد را باید بنمایی و آنها را دعوت و راهنمایی کنی؛

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه، آیات ۲۲-۲۱)

چرا که اگر بنا بود با اراده قطعی و تکوینی و بدون اختیار انسان، آنان مؤمن گردند، خدا خود بهتر می توانست این کار را بکند. لکن این ایمان دیگر ارزش نداشت و هدایتی نبود که موجب سعادت و پاداش شود:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعاً أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» (یونس، آیه ۹۹)

بنابراین ولایت و رهبری دینی متوقف و محدود است به کسانی که با قبول و پذیرش اسلام، مشتاقانه به ولایت و رهبری خدا و خلیفه او رأی داده اند. این در حقیقت اولین گام و مرحله ایفای نقش مردم در تحقق نظام سیاسی اسلام و نظام ولایی است. در جامعه دینی انسانها خردمندانه و براساس انتخاب بهترین برنامه زندگی و با اراده خویش، ولایت تشریحی خدا را پذیرفته، آن را یگانه راه تأمین همه نیازها و شکوفا و هدایت بخش تمام استعدادها و ابعاد وجودی خود می دانند و به چنین ولایت و حاکمیتی عشق ورزیده و تمام حرکات و اعمال خود را براساس آن سامان می دهند؛ ولایتی که برای آنان شوق انگیز و لذت بخش است. لذا رابطه مردم با رهبری در حکومت اسلامی یک رابطه قراردادی و خشک و بی روح و زوال پذیر نیست، بلکه ارتباطی اعتقادی و همراه با محبت و عشق دو طرفه است. مردم اطاعت از رهبری و پذیرش ولایت ابلاغی از طرف خدا را بهترین نعمت و هدایت الهی و ضامن سعادت و خوشبختی در دنیا و آخرت دانسته، انگیزه

و گرایش لازم را برای دفاع از آن و مقاومت در برابر دشمنان و جهاد و تلاش برای رفع مشکلات پیدا می‌کنند. چنانچه رهبری نیز در عین ارتباط با خدا و گرفتن مشروعیت از بالا، نسبت به مردم پیوند و پیوستگی عمیق و محبت آمیز داشته، خدمت به آنان را عین بندگی و جلب رضایت خدا و انجام مأموریت الهی می‌داند و حکومت و نهادهای آن را برای مردم و در خدمت آنان قرار می‌دهد.

ب) انتخابات مردمی

علاوه بر آنچه بیان شد در داخل حکومت دینی و بعد از پذیرش اصل ولایت الهی نیز اراده و انتخاب مردم دارای نقش و تأثیر گذاری است. هنگامی که رهبری به هر وسیله از مردم بخواهد نسبت به موضوعی اظهار نظر و رأی کنند و مثلاً با شرکت در انتخابات نسبت به انتخاب و گزینش متصدیان و مدیران مختلف اقدام کنند، حضور مردم و انتخاب آنها کارساز و میزان و ملاک است. لذا حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار نظام ولایی در عصر جدید در عین اصرار بر مشروعیت الهی و وظیفه‌ای که ولی فقیه از طرف خدا و معصومین علیهم السلام دارد، در داخل نظام و چارچوب قانون اساسی که به تأیید و تصویب رهبری رسیده میزان را رأی ملت می‌دانستند.

قرآن یکی از کارکردها و وظایف پیامبر و خلیفه خود را شخصیت دادن به مردم و احترام به نظرات و آرای آنان و مشورت با مسلمانان می‌داند. در حقیقت، سفارش مردم را به جانشین خود می‌کند و محبت و نرم‌خویی و دلسوزی آن حضرت و احترام به مردم را رمز موفقیت وی معرفی می‌فرماید که به یک نمونه قرآنی آن اشاره می‌کنیم.

بعد از آنکه در جریان جنگ احد برخی از مسلمانان بدترین برخورد را نسبت به پیامبرانجام دادند و عده‌ای با تخلف از دستور و عده‌ای هم با فرار از جبهه جنگ و تنها گذاشتن آن حضرت (ص) سبب زخمی شدن و شکست جبهه اسلامی و شهادت بیش از هفتاد تن از بهترین یاران پیامبر (ص) شدند و در موقعیتی که بعضی عامل شکست را مشورت پیامبر (ص) با مردم و پذیرش نظر آنها می‌دانستند، طبیعی بود که پیامبر (ص) از مسلمانان دلگیر شده، با آنها برخورد کند. اما خداوند خطاب به آن حضرت (ص)

می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران، آیه ۱۵۹)

(ای رسول ما) پس به خاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده) با مردم مهربان گشته‌ای و اگر خشن و سنگدل بودی (مردم) از دور تو پراکنده می‌شدند. پس از (تقصیر و نافرمانی) آنان در گذر و برای آنها طلب آمرزش کن و در امور با آنان مشورت نما. پس هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خداوند توکل کن. به راستی که خداوند توکل کنندگان را دوست می‌دارد.

از این آیه شریفه که بعد از جنگ احد نازل شده، درسهای فراوانی می‌توان گرفت که برخی از آنها را که مرتبط با موضوع این مقاله است، به اختصار بیان می‌کنیم.

۱. خوش خلقی، نرمش و مهربانی پیامبر اکرم (ص) نسبت به مردم یک هدیه الهی است که به رهبران جامعه دینی و قائم مقامان خود داده و همین نرمش عامل موفقیت آنان بوده است. پس در حقیقت خداوند آنها را در جهت مصالح مردم راهنمایی و هدایت می‌کند.
۲. در نظام اسلامی، اجتماع و وحدت و ولایت محوری آنان (گرد آمدن بر محور رهبری) عامل موفقیت و رشد و تعالی است و حتی اگر رسول اعظم (ص) با همه عظمت خویش، مردم را در گرد خود نداشت نمی‌توانست حکومت دینی را محقق سازد.
۳. رهبری الهی در برخورد با خطاها و اشتباهات و نافرمانی‌های امت اسلامی آنگاه که خود نادم باشند، برخورد عطوفت آمیز و همراه با عفو و بخشش دارد. به علاوه، از خدا هم برای آنان طلب مغفرت می‌کند؛ همانند پدری دلسوز و بزرگوار که با فرزند متمرّد خود برخورد می‌کند.

۴. مشورت رهبری با مردم اصل مسلم و قاطعی است که نباید مورد غفلت باشد و ناکامی‌های موقت و موسمی نباید این اصل بنیایی و اسلامی را تعطیل کند.

۵. بعد از مشورت، تصمیم‌گیری بر محور مصالح مردم به عهده رهبری است که با توکل بر خدا و با قاطعیت باید آن را انجام دهد؛ یعنی در عین شخصیت دادن به مردم و

تلاش برای شکوفایی استعدادها و مشارکت دادن مردم در تصمیمات مهم، تمرکز حکومت و اقتدار مبتنی بر احکام الهی نادیده گرفته نشده است. به تعبیر دیگر، مشورت و دخالت دادن مردم منافاتی با توکل بر خدا و قاطعیت در تصمیم‌گیری ندارد.

مشارکت عملی

از اصول اختصاصی حکومت دینی آن است که در عین اصرار بر اقتدار و توانمندی، قدرت و اقتدار را در خدمت حق و هدایت می‌داند. به دیگر سخن، اسلام سیاست را از مقوله هدایت کلی که دین متکفل آن شده است می‌داند نه از مقوله قدرت. لذا برای قدرت، مطلوبیت ذاتی و غایی قائل نیست و آن را نه مفهوم حقیقی و محتوای سیاست می‌داند و نه موضوع سیاست؛ ولی در عین حال، قدرت و توانایی را برای استقرار حکومت هدایتگر و تأمین‌کننده نیازهای انسانی، شرط لازم و ضروری می‌شمارد و ضامن اجرای احکام اجتماعی و مدیریت کلان‌جامعه و تحقق ولایت الهی را اقتدار و توانمندی کامل و همه‌جانبه حکومت و امت اسلامی می‌داند. لذا قرآن خطاب به عموم مسلمانان تأکید می‌کند که هر چه می‌توانید قوی‌تر شوید و ابزار و مقدمات توانمندی خود را در تمام ابعاد فراهم کنید تا دشمنان طمع نکرده و امنیت و استقلال و منافع شما را مورد تعرض قرار ندهند.

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا لِلَّهِ وَعَدُّوْكُمْ» (انفال، آیه ۶۰)

اما آیا اقتدار و توانمندی کامل حکومت دینی و تضمین‌کننده ولایت الهی و پشتوانه استقرار نظام ولایی و اجرا‌کننده احکام و شریعت اسلامی چگونه حاصل می‌شود و اسلام برای آن چه راهبرد و طرحی را ارائه کرده است؟

با الهام از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام و سیره عملی آن بزرگواران، در پاسخ می‌توان گفت که جز با حضور آگاهانه و مشارکت شوق‌انگیز و حمایت و پشتوانه قاطع مردم و به تعبیر قرآن؛ جز با قیام مردمی، اقتدار حکومت دینی و اجرای

عدالت اجتماعی، ضمانت اجرایی نمی‌یابد. اسلام نخواستن با قدرت غیبی خدا و اعمال ولایت تکوینی، حکومت دینی و احکام الهی تحقق یابد و حتی امدادهای غیبی و نصرت الهی را مترتب و متوقف بر حرکت و قیام و استقامت مردم می‌داند.

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد، آیه ۷)

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا» (فصلت، آیه ۳۰)

پیامبر اکرم (ص) و امامان تجلی‌بخش ولایت الهی، زمانی می‌توانند حاکمیت و نظام سیاسی اسلام را عملاً مدیریت کرده، به آن وجود خارجی دهند و قوانین هدایت‌بخش خدا را اجرا کنند که علاوه بر پذیرش و مقبولیت مردمی، از حمایت و پشتیبانی و تلاش و جهاد و همراهی آنان نیز برخوردار باشند. اسلام رأی و انقیاد و مقبولیت مردمی را برای شکل‌گیری حاکمیت دینی لازم می‌داند، ولی کافی نمی‌داند. بلکه مشارکت و حضور مقتدرانه و همراه باشوق و انگیزه و دفاع به جان و مال از مبانی و مواضع نظام دینی را رکن اساسی و مهم‌ترین شرط تحقق حکومت و تحصیل مقاصد و اهداف آن می‌داند. لذا اگر مردم نسبت به احکام الهی و رهبری و ولایت خلفا و انسانهای برگزیده خدا، ایمان و اعتقاد داشته باشند و درصحنه رأی آنان را برگزیده و نسبت به دیگران ترجیح بدهند، لکن در میدان عمل و آنجا که نیاز به حضور و جهاد و فداکاری و پشتیبانی آنان باشد، صحنه را ترک کنند و حفظ منافع فردی و راحت‌طلبی خود را بر مصالح عمومی ترجیح بدهند، مطمئناً حکومت دینی شکل نمی‌گیرد چنانچه اگر ابتدا حمایت نموده با حضور و رأی خویش حاکمیت الهی را در رأس حکومت قرار داده و نظام سیاسی اسلام را ایجاد کنند، ولی در ادامه راه سست شده از حمایت عملی و استقامت بر اصول خسته گردیده، آن را رها کنند، حکومت استمرار و تداوم نمی‌یابد گرچه در رأس آن شخصیتی بی‌نظیر و امامی معصوم مانند حضرت امام علی‌علیه‌السلام قرار داشته باشد.

سخنان دردمندانه و انتقادات شدید و نکوهشهای آن حضرت نسبت به مردمی که بعد از بیست و پنج سال انحراف به سوی او شتافته و با او بیعت کردند و پیمان وفاداری و استقامت بستند اما در عمل و در میدان پیکار و مجاهدت با دشمنان، با بهانه‌جویی‌های

مختلف و تحت تأثیر وابستگی به دنیا، از همراهی و یاری آن حضرت کوتاهی کردند تا جایی که عالی‌ترین نمونه و مصداق نظام ولایی بعد از پیامبر اکرم (ص) و برجسته‌ترین مُدل حکومت اسلامی، عمر چندانی نیافت و با شهادت حضرت علی (ع) و خیانت یاران امام حسن (ع)، معاویه برامت اسلامی مسلط شد و آن کرد که کرد، گوشه‌ای و مصداقی از همین واقعیت است که نظام ولایی و حکومت مبتنی بر معارف دینی جز با حرکت و قیام مردم ایجاد نمی‌شود.

یکی از مهم‌ترین اهداف حکومت دینی و مقاصد اساسی ارسال رسل و نزول کتب و محور احکام الهی و شریعت اسلامی، عدالت اجتماعی و استقرار قسط و عدل بین همه طبقات و گروهها است. لکن این هدف مهم، ضمانت اجرا نیافته و به مرحله فعلیت نمی‌رسد و مردم از آن بهره‌مند نمی‌گردند جز با مسئولیت‌پذیری و تلاش و جهاد و به فرموده قرآن؛ قیام (حرکت آگاهانه همراه با تلاش و فداکاری) مردم.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید، آیه ۲۵)

همانا ما پیامبرانمان را با دلایل آشکار فرستادیم و همراه آنان کتاب (آسمانی) و وسیله‌سنجش فرو فرستادیم تا مردم به دادگری برخیزند و آهن را که در آن نیرویی شدید است و منافع برای مردم دارد فرو آوریم (تا از آن بهره گیرند) و تا خداوند معلوم دارد چه کسی او و پیامبران‌ش را به نادیده یاری می‌کند. آری خداوند، قوی و شکست‌ناپذیر است.

از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که مردم بر سرنوشت خود حاکمند و گرچه خداوند با ارسال رسل و ارائه کتب و عالی‌ترین برنامه زندگی، زمینه را برای استقرار عدالت و رشد و تعالی انسانها فراهم کرده است، لکن جز با مشارکت و همراهی مردم در مسیر تحقق حکومت دینی و تلاش و جهاد و حرکت مشتاقانه همگانی، رسیدن به عدالت

و حاکمیت حق، امکان ندارد. تعبیر «لیقوم» (قیام مردم) شاید اشاره باشد به اینکه علاقه و گرایش و حتی رأی و پذیرش عدالت به وسیله مردم کافی نیست، بلکه حرکت و پیکار با جان و مال آنان است که کارساز و فراهم کننده زمینه استقرار قسط و عدالت و حکومت دینی است؛ چرا که سنتها و قانون لایتنغیر الهی آن است که تا امتی خود نخواهند و حرکت نکنند، خدا تحوّل و تغییری ایجاد نمی کند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ.» (سوره رعد، آیه ۱۱)

انبیا نیامدند تا عدالت را ایجاد و آن را بر بشر تحمیل کنند، بلکه آنان با هدایت فکری و دعوت انسانها به دین، شوق حرکت و مجاهدت را در آنان ایجاد می کنند تا خودشان برای استقرار عدالت اجتماعی و حاکمیت حق و مبارزه با باطل اقدام و حفظ و استمرار آن را تضمین کنند. مفسر بزرگ علامه طباطبایی ضمن اینکه تفسیر «میزان» را به خود دین شایسته تر می داند از آنکه آن را به ترازوی مادی تفسیر کنیم؛ زیرا به وسیله دین، عقاید و اعمال سنجیده و متعادل می شوند. ایشان غرض و هدف تشریح احکام الهی و شریعت اسلامی و فرستادن انبیا و نزول کتابهای آسمانی را قیام مردم به عدالت و امتحان انسانها معرفی می کند تا آنان که خدا را یاری می کنند از دیگران تمییز داده شوند. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۷۳)

البته استقرار عدالت و نظامی مردمی که در تمام ابعاد، حق و عدل محور باشد نیاز به ابزار و امکاناتی دارد که به وسیله آن با باطل و طاغوتها و موانع قسط مبارزه کنند. لذا فرمود: آهن را که دارای صعوبت و نیرویی شدید است در اختیار شما قرار دادیم و نیز نباید غفلت کنیم که همه اینها در عین حال وسیله ای است برای آزمایش مردم و اینکه طرفداران و سنگر نشینان عدالت از دنیا طلبان و طاغوتیان تمییز داده شوند و یاران و همراهان انبیای الهی از سپاه شیطان و ملأ طاغوتیان باز شناخته شوند.

قرآن کریم در جای دیگر قیام به قسط را وظیفه عموم مؤمنان دانسته و شهادت و تلاش برای احقاق حق را گرچه در مقابل نزدیکان و بر ضرر خودشان باشد، واجب می شمارد و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ» (نساء، آیه ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره بر پا دارنده عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید گرچه به ضرر خودتان یا والدین و بستگانتان باشد.

همین معنا به همراه تذکر به مراقبت از عوامل بازدارنده از عدالت از جمله حبّ و بغضها و مبارزه با هر نوع بی‌عدالتی در جای دیگر این گونه مورد سفارش قرار گرفته است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا إِيَّاهُمْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده، آیه ۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای خدا به قسط و عدل قیام کنید (و) به عدالت شهادت دهید والبتّه نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که به عدالت رفتار نکنید. عدالت را پیشه کنید که به تقوی نزدیک‌تر است و از خدا پروا دارید که خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

شاید یکی از علل اینکه احکام و قوانینی که باید به وسیله حکومت و رهبران نظام سیاسی اجرا شود و در حقیقت از شئون نهادهای حکومتی و سیاسی می‌باشد، خداوند خطاب به مردم ابلاغ می‌فرماید، به خاطر این باشد که در حقیقت آنانند که به حکومت و زمینه‌سازان این احکام به وسیله رهبران الهی اقتدار می‌بخشند؛ نظیر آیات مربوط به جهاد با دشمنان، اجرای حدود و تعزیرات و....

آری اگر بشر در اوج اندیشه سیاسی خود به دموکراسی رسیده است که با قطع نظر از همه نقدهایش، اگر واقعاً میدان پیدا کند تنها رأی مردم را ملاک و معیار قرار می‌دهد، اما اسلام علاوه بر رأی و پذیرش مردم، برای آنان نقش اجرایی و دخالت عملی هم قائل است و نه تنها آنان را صاحب حکومت، بلکه بر پا کننده آن هم می‌داند. لذا اگر دل و زبان و رأی مردم با ولی خدا باشد اما دست و قدرت آنها در اختیار او نباشد نمی‌تواند عدالت و حکومت الهی را در تمام ابعادش عملی سازد گرچه آن ولی علی

علیه‌السلام باشد که وقتی یارانش هزینه با علی(ع) بودن و تحقق عدالت را نپرداختند از آنان دلتنگ شد و از خدا خواست که او را از آنان گرفته و رهبری لایق حالشان نصیبشان گرداند؛ یعنی فردی مثل حجاج بن یوسف ثقفی.

خطابات دردمندانه آن حضرت(ع) خطاب به آنان که خود را شیعه و پیرو او می‌دانستند اما باتمرد از دستوراتش اقتدار لازم را برای او فراهم نمی‌کردند، نشان دهندهٔ مظلومیت آن امام و در عین حال بیان کننده این واقعیت است که چرا در طول دو بیست و پنجاه سال، مسلمین علی‌رغم برخورداری از قرآن و ولایت معصومین، از حکومت دینی بی‌بهره بودند. شایسته است به برخی از دردلهای آن امام عزیز گوش دل سپرده و از خدا بخواهیم ما را مانند آنان قرار ندهد.

بعد از آنکه بر اثر سستی و تن به ذلت دادن شیعیانش، سپاه معاویه وارد شهر انبار شدند و فرماندار آن حضرت [حسان بن حسان بکری] را به قتل رساندند و به غارت مردم پرداختند، در خطبه‌ای دردمندانه، سستی و بهانه‌های کودکانه آنان را شدیداً مورد انتقاد قرار داد و آن مردم بی‌وفا را نکوهش و مذمت کرد و در پایان، مظلومیت و علت عدم توفیق خویش (با آن همه سوابق درخشان در جنگهای قبلی) در سرکوب معاویه را چنین بیان فرمود:

ای مردنمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد که عقلهای شما به عروسان حجله‌آرای شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم... خدا شما را بکشد! که دل من از دست شما پر خون و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است. کاسه‌های غم و اندوه را جرعه به جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت‌پذیری رأی و تدبیر مرا تباه کردید تا آنجا که قریش در حق من گفت: «بی‌تردید پسر ابوطالب مردی دلیر است، ولی دانش نظامی نمی‌داند.» خدا پدران‌شان را مزد دهد؛ آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد یا در پیکار توانسته است از من پیشی بگیرد؟! هنوز بیست سال نداشتم که در میدان نبرد حاضر بودم. هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام. اما دریغ! آن کس که فرمانش نبرند، رأی و تدبیری نخواهد داشت. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

اگر انقلاب اسلامی ایران با رهبری فرزند و تربیت شده مکتب علی(ع)

توانست علی‌رغم همه توطئه‌ها و بسیج جهانی به صورت معجزه‌آسا حرکت پویا و پیروزمندانه خود را ادامه دهد و سنگرهای بزرگ را یکی پس از دیگری فتح کند و مسئولان آن در تمام صحنه‌ها با اقتدار و غرور ملی حضور یافته و از مواضع انقلاب و نظام دفاع کنند و هرگز تهدیدها و فشارها و چنگ و دندان نشان دادن دشمنان آنها را منفعل نسازد، همه اینها به خاطر حضور و مشارکت مقتدرانه و استقامت امت اسلامی و مردم خردمند و مؤمن و شیعه واقعی است و به حق باید گفت این مردم در طول تاریخ بی‌نظیر بوده و با وجود آنها ماهرگز به سلاح اتمی و مانند آن نیاز نداریم.

ارکان حکومت دینی

حکومت دینی و نظام سیاسی اسلام الهی و مردمی است و با الهام از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام می‌توان اذعان کرد که هم دین و هم مردم در شکل‌گیری و استمرار حاکمیت دینی، دخالت و نقش دارند. در حقیقت، از چهار رکن حکومت دو مورد به خدا و دین برمی‌گردد و دو مورد به مردم. با وجود این چهار رکن، حکومت اسلامی و دینی با اقتدار و سلامت راه خود را ادامه می‌دهد.

رکن اول: قانون و برنامه الهی؛ در حکومت دینی تنها اراده تشریحی و اراده خدا حاکم است، آن هم اراده و قانونی که براساس مصالح واقعی و در جهت هدایت و تأمین سعادت انسانها و شکوفاسازی توانمندی‌ها و استعدادهای آنان، تشریح و ابلاغ شده است. لذا اگر حکومتی بر محور قوانین و دستورات و دفترچه راهنمایی که خدا ارائه کرده است اداره نشود و تمایلات و گرایشها، بینش‌ها و فشارها، هم‌رنگی با دیگران و انفعال نسبت به جوامع دیگر و منافع گروهی و اراده حاکمان در برنامه‌ها و قوانین دخالت و تأثیر داشته باشد، چنین حکومتی هرگز دینی نخواهد بود: «ان الحكم اِلَّا لِلَّهِ».

رکن دوم: امامت و رهبری الهی؛ در نظام سیاسی اسلام به اقتضای توحید ربوبی نه تنها قانون، بلکه حاکمیت و ولایت و رهبری نیز باید شأن ربوبی داشته و منصوب یا مأذون از طرف خدا باشد. هر حاکمیت و ولایتی که از طرف خدا نباشد طاغوت است. و نقش امامان و کسانی که بی‌واسطه (مانند پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام) یا با

واسطه (مانند فقهای عادل در عصر غیبت) از طرف خدا منصوب شده‌اند آن است که از طرف خدا اعمال کننده ولایت الهی و تجلی بخش نظام توحیدی باشند و این نقش و شأن آنان، درخصوص حکومت در سه محور خلاصه می‌شود: تبیین و ارائه قانون و حکم الهی متناسب با نیاز و اقتضائات زمان (لذا آنها از طرف خود حکمی نمی‌دهند و حکم آنان حکم خداست). زعامت و رهبری و جهت‌دهی جامعه و سکان‌داری حکومت دینی و بالاخره داوری و قضاوت و رفع خصومت و اختلاف از بین مسلمانان.

رکن سوّم: پذیرش و ایمان مردمی؛ خدا می‌خواهد مردم با اراده خویش مسیر هدایت و برنامه زندگی خویش را گزینش کنند. لذا دو رکن قبلی را ارائه می‌کند اما تحقق آنها را مختص کسانی می‌داند که آگاهانه و مشتاقانه و با خردورزی دعوت الهی را پذیرفته، به برنامه و حاکمیت الهی ایمان آورده و آن را پذیرفته باشند و در حقیقت با رأی خویش آن را انتخاب کرده باشند.

رکن چهارم: مشارکت عملی و اقتدار مردمی؛ سه رکن قبلی مقدمه هستند برای این مرحله که تحقق خارجی و عینیت تحقق حکومت است و این جز با تلاش پیگیر و ایثار جان و مال مردم حاصل نمی‌شود. البته هر اقدام و تلاشی که مردم در این رابطه انجام دهند به عنوان عمل صالح برای آنان ثبت می‌شود (توبه، آیات ۱۲۰ و ۱۲۱) و آنچه از مال یا جان در این میدان ایثار کنند، معامله با خداوند و رنج و نتیجه آن، سعادت ابدی و بهشت می‌باشد. (سوره صف، آیات ۱۰ تا ۱۲) در مقابل اگر قانون و رهبری و ایمان و پذیرش اعتقادی مردم وجود داشته باشد اما حمایت و مشارکت عملی مردمی تحقق نداشته باشد، حکومت دینی شکل نگرفته و مردم از هدایتهای اساسی دین بی‌بهره شده، ابدیت خود را تباہ می‌سازند.

جمع بندی و نتیجه گیری

۱. ساختار کلی حکومت دینی و نظام سیاسی اسلام در شکل و مدل نظام ولایی تحقق و ظهور پیدا می کند.
۲. در نظام ولایی، خدا و مردم مقابل هم قرار ندارند و خدا محوری به معنای نفی و تحقیر انسان نیست، بلکه موضوع همه احکام الهی انسان و سعادت و کمال اوست.
۳. نظام ولایی هم با مبانی و اصول اعتقادی کاملاً انطباق دارد هم توانایی پاسخگویی به اعتقادات زمانی و مکانی و نیازهای مختلف و متنوع دوران مختلف را دارد.
۴. در نظام ولایی و حکومت دینی علاوه بر اینکه جهت گیری، مصالح و منابع مردم است، آنان دارای دو نقش و جایگاه تأثیرگذار می باشند:
 - الف) مقبولیت و پذیرش ولایت تشریحی و حاکمیت الهی
 - ب) مشارکت عملی و اقتدار بخشی به حکومت دینی
۵. اهداف حکومت دینی و شکل گیری نظام سیاسی اسلام جز در پرتو مشارکت و قیام و حرکت مردمی ضمانت اجرا پیدا نمی کند [لیقوم الناس بالقسط].
۶. حکومت دینی دارای چهار رکن است که دو رکن آن [قانون و حاکمیت] الهی و دو رکن دیگر [مقبولیت و مشارکت عملی] مردمی هستند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. امام خمینی، کتاب البیع، قم، اسماعیلیان ۱۳۶۶ ش، جلد ۲.
۴. امام خمینی، صحیفه نور، دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۵. خامنه‌ای، سید علی (۱۳۶۱)، طرح کلی اندیشه اسلامی، تهران دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.
۶. حاجی صادقی، عبدالله (۱۳۸۳)، فلسفه و نظام سیاسی اسلام، زمزم هدایت.
۷. حاجی صادقی، عبدالله (۱۳۸۳)، آسیب شناسی ارکان اسلامی، زمزم هدایت.
۸. حاجی صادقی، عبدالله (۱۳۸۳)، مردم سالاری دینی در نظام ولایتی (مقاله) همایش مردم سالارس دینی (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی)، زمزم هدایت.
۹. حاجی صادقی، عبدالله (۱۳۸۳)، مهندسی حکومت دینی (مقاله)، در کتاب رهیافت‌هایی از مکتب پیامبر اعظم (ص)، زمزم هدایت.
۱۰. سروش، عبدالکریم [بی تا]، «معنا و مبنای سکولاریسم»، ماهنامه کیان، شماره ۲۶.
۱۱. شبستری، محمد (۱۳۶۱/۵/۵)، دین و عقل، کیهان فرهنگی.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین [بی تا]، تفسیر المیزان، [بی جا]، انتشارات اسلامی.